

قال امیر المؤمنین علیه السلام : لَأَنْدَعُ أَنْ تَنْصَحَ أَهْلَكَ فَإِنَّكَ عَنْهُمْ مَسْئُولٌ.

در پند و موعظه خانواده‌ات کوتاهی نکن، (فردا) درباره آن‌ها از تو بازخواست خواهد شد.

(دستور معالم الحكم، ص ۷۲)

۱۳۳

موعظه خوبان

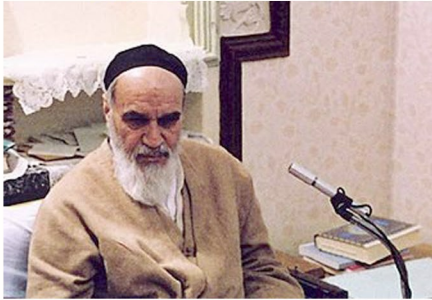
www.serajnet.org

موعظه خوبان شماره ۱۳۳ / خرداد ماه ۹۵

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی سپاه

سال اقتصاد مقاومتی، اقدام و عمل

خسران تامّ



ای عزیز! فکر کن و چاره جویی نما و راه نجاتی و وسیله خلاصی از برای خود پیدا کن و به خدای ارحم الراحمین پناه ببر و در شب های تاریک با تضرع و زاری از آن ذات مقدس تمنا کن که تو را اعانت کند در این جهاد نفس تا ان شاء الله غالب شوی و مملکت وجودت را رحمانی گردانی... آیا نیامده وقت آن که در صدد اصلاح نفس برآئیم و برای علاج امراض آن قدمی برداریم؟ سرمایه جوانی را به رایگان از دست دادیم، جوانی را که باید با آن سعادت های دو جهان را تهیه کنیم از کف نهادیم اکنون نیز در صدد اصلاح بر نمی آئیم تا سرمایه حیات هم از دست برود و با خسران تام از این دنیا برویم.

[امام خمینی - ره - چهل حدیث، شرح حدیث جنود و عقل، ص ۳۴۵ و ۳۴۶]

وقولوا للناس حسناً شرح حدیث از مقام رهبری حضرت آیت الله امام خامنه ای (مدظله العالی)

عن ابی جعفر الباقر «علیه السلام» فی قول الله عزّ و جلّ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا قَالَ قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ لَكُمْ (امالی، صفحه ۳۲۶)

(درباره این گفته خداوند که «با مردم به زبان خوش سخن بگویید» فرمود:) بهترین چیزی که دوست می دارید به شما بگویند، آن را برای برادر و خواهر مؤمن تان بگویید. مایلید به شما احترام کنند، سلام کنند، نصیحت کنند، خیر خواهی کنند، راهنمایی کنند، این ها را انسان می خواهد. همین چیزهایی را که مایلید با شما رفتار شود، همین را به برادران مؤمن تان، خواهران مؤمن تان تحویل بدهید و بگویید. دوست ندارید به شما اهانت کنند، دشنام بدهند، غیبت شما را بکنند، نام شما را بصورت خفیف ببرند، اینها را نسبت به برادر مؤمن تان انجام ندهید!

[شرح حدیث از امام خامنه ای مدظله العالی در مقدمه درس خارج تاریخ ۶ / ۵۲ / ۱۳۹۴]



بدترین و بهترین بنده!

روزی حضرت موسی (ع) رو به بارگاه ملکوتی خداوند اعلی کرد و از درگاهش درخواست نمود: بارالها! می خواهم بدترین بنده ات را ببینم. ندا آمد: صبح زود به در ورودی شهر برو. اولین کسی که از شهر خارج شد، او بدترین بنده ات را ببینم. صبح روز بعد به در ورودی شهر رفت. پدری با فرزندش، اولین کسانی بودند که از شهر خارج شدند. پس از بازگشت، رو به درگا خداوند کرد و ضمن تقدیم سپاس از اجابت خواسته اش، عرضه داشت: بارالها، حالا می خواهم بهترین بنده ات را ببینم. ندا آمد: آخر شب به در ورودی شهر برو. آخرین نفری که وارد شهر شود، او بهترین بنده ی من است. هنگامی که شب شد، حضرت موسی به در ورودی شهر رفت... دید آخرین نفری که از در شهر وارد شد، همان پدر و فرزندش است! رو به درگاه خداوند، با تعجب و درماندگی عرضه داشت: خداوند! چگونه ممکن است که بدترین و بهترین بنده ات یک نفر باشد؟! ندا آمد: ای موسی! این بنده که صبح هنگام می خواست با فرزندش از در خارج شود، بدترین بنده ی من بود. اما... هنگامی که نگاه فرزندش به کوه های عظیم افتاد، از پدرش پرسید: بابا! بزرگ تر از این کوه ها چیست؟ پدر گفت: زمین. فرزند پرسید: بزرگ تر از زمین چیست؟ پدر پاسخ داد: آسمان ها. فرزند پرسید: بزرگ تر از آسمان ها چیست؟ پدر در حالی که به فرزندش نگاه می کرد، اشک از دیدگانش جاری شد و گفت: فرزندم گناهان پدرت از آسمان ها نیز بزرگ تر است. فرزند پرسید: پدر! بزرگتر از گناهان تو چیست؟ پدر که دیگر طاقتش تمام شده بود، به ناگاه بغضش ترکیب و گفت: عزیزم، مهربانی و بخشندگی خدای بزرگ، از تمام هر چه هست، بزرگتر و عظیم تر است.

[حکمتنامه کودک، محمدی ری شهری، صفحه ۳۹ / برداشت از پایگاه اطلاع رسانی منبرک www.manbarak.ir]